

با سپاس و حمد بی کران به درگاه ایزد منان و پس از نثار درود و صلوات به پیشگاه آخرین فرستاده الهی حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله ﷺ و ابلاغ سلام و تحیت به اهل بیت و ذریه آن بزرگوار خصوصاً سرور و مقتدای پرهیزگاران عالم، مولی الموحدین، امیرالمؤمنین، حضرت علی بن ابیطالب علیه افضل صلوات المصلین، برگگی از تاریخ اسلام را ورق می‌زنیم.

یکی از پرفراز و نشیب‌ترین دوران حیات اسلام، دوره حکومت کوتاه مدت امیرمؤمنان علی علیه السلام است که بخش مهمی از این دوران در راه جهاد و مبارزه آن هم نه با دشمن خارجی بلکه با مخالفان داخلی سپری گردید. این مبارزه با سه جبهه ضد انسانی صورت گرفت. چه، حضرتش هرگز حاضر نشد که اساس حکومت خود را بر شیوه خلفای سه گانه قرار دهد. چنانکه خود فرمود: «فلما نهضت بالامر نکشت طائفة و مرقت اخری و قسط آخرون»^(۱)

گروه اول یا ناکثان که بررسی سیر پیدایش و عملکرد آنان موضوع پایان‌نامه است، کسانی بودند که با خو کردن به وضعیت اشرافی خود در دوره خلفای قبل مخصوصاً عثمان، و با استناد و اتکا به سوابق مبارزاتی خود در کنار پیامبر ﷺ خواهان عنایت ویژه از سوی امام علی علیه السلام نسبت به خود بودند و چون از ایشان عکس العمل مساعدی در این زمینه ندیدند به جمع نیرو و خروج علیه

فصلنامه معرفة

شناسایی ناکثین و موضع‌گیری امام علی علیه السلام در برخورد آنان

گردآورنده: فهیمه دانشور

پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد

حکومت بر حق امام علی علیه السلام اقدام کردند. سران این گروه یعنی طلحه و زبیر دو تن از صحابیان سرشناس و شناخته شده بودند که عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز با خود همراه نموده و با وام گرفتن از اعتبار و حیثیت او، عده‌ای را نیز به دور خود جمع نموده و غائله چنگک جمل را به راه انداختند.

این رساله در پی شناسایی ناکثین و نوع برخورد و مقابله امام علی علیه السلام در برابر آنان است. انگیزه انجام این تحقیق صرف نظر از علاقه مفرط نگارنده به تاریخ اسلام و عبرت آموزی از آن، شناسایی عواملی است که جریان حاکمیت ارزشهای اسلامی را تنها با گذشت ۲۵ سال از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مورد هجومه و آسیب خود قرار داد و نیز بررسی روش مقابله امام علیه السلام با این معضل می‌باشد. چرا که ما نیز بحمدالله در حکومتی اسلامی زندگی می‌کنیم و به شهادت تاریخ بیست و چند ساله انقلاب اسلامی، دشمنان داخلی و خارجی با عناوین و بهانه‌های مختلف، همواره در صدد تخریب و درهم شکستن این نظام بوده‌اند. امید است که از طریق بررسی یکی از عوامل داخلی آسیب رسان به نظام اسلامی و نیز راههای دفع آن، بتوان راه کارهای عملی مناسبی برای مقابله با حوادث مشابه در این زمان به دست آورد.

نگارش این رساله در دو مرحله انجام پذیرفت، ابتدا با استفاده از کتاب خطب و بیانات امام علیه السلام از نهج البلاغه - در دو زمینه

موضوع مورد بحث - استخراج شده و سپس ترجمه و تفسیر و شرح آن با استفاده از کتاب ترجمه و تفسیر نهج البلاغه علامه محمد تقی جعفری و نیز کتاب ارزشمند شرح ابن ابی الحدید مورد بررسی قرار گرفت. در مرحله بعد با مطالعه دقیق و فیش برداری از کتب تاریخی مرجع از جمله: تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، طبقات ابن سعد، انساب الاشراف بلاذری، اخبار الطوال دینوری، الجمل شیخ مفید، کامل ابن اثیر، فتوح ابن اعثم، مروج الذهب مسعودی و کتب دیگری که در فهرست منابع و مآخذ نام آنها آمده و نیز کتابهایی که معاصران در این زمینه به رشته تحریر در آورده‌اند حوادث سالهای ۲۳ تا ۳۶ هجری - یعنی تا پایان جنگ جمل - به دقت مورد توجه و تحقیق قرار گرفت و این در حالی است که می‌دانیم نگارش یک متن تحقیقی تاریخی با وجود اقوال گوناگون و بعضاً معارض یکدیگر و نیز مرتب کردن آنها و استنباط آنچه که حقیقت تاریخی نامیده می‌شود تا چه اندازه سخت و دشوار است.

نگارنده تلاش نموده تا با فرصت محدودی که در اختیار داشته است روایت‌های مرتبط با واقعه جمل و نیز حوادث منجر به آن را از مآخذ مختلف تاریخی، جمع آوری و دسته‌بندی نموده و سپس به تجزیه و تحلیل آنها پردازد. از آنجا که این کار، نخستین پژوهش گسترده این جانب پیرامون یکی از وقایع مهم تاریخی

سیاسی اسلام نوشته حجة الاسلام رسول جعفریان، استفاده شده است.

لازم به ذکر است که این معرفی بر اساس بیشترین مراجعه در این نگارش مرتب شده است.

شرح ابن ابی الحدید

این اثر، شرح نهج البلاغه اثر عزالدین ابوحامد ابن ابی الحدید معتزلی مدائنی است. وی در سال ۵۸۶ در مداین متولد و در ۶۵۶ در بغداد درگذشت. وی این شرح را در اول رجب ۶۴۴ ق، آغاز و در آخر صفر ۶۴۹ ق، به پایان رسانید و چنانکه خود در آخر کتاب می نویسد (ج ۲۰، ص ۳۴۹) تدوین این اثر چهار سال و هشت ماه برابر مدت خلافت امام علی علیه السلام به طول انجامید.

او در تدوین اثر خود از منابع بسیار مهم و به اصطلاح امهات کتب استفاده نموده و چون خود مدتها سرپرست کتابخانه های بغداد بوده است امکانات بسیار وسیعی در اختیار داشته. از جمله آنکه او در نقل مطالب تاریخی از کتابهایی استفاده کرده که بیشتر آنها قبل از تاریخ طبری تألیف شده اند مانند *الحیوان، البیان والتبیین* و نیز *العثمانيه* از جاحظ کتبا *صفین منقری، الکامل میرد، نسب قریش* زیر بن بکار و... (۲)

ابن ابی الحدید در بسیاری از موارد به تحلیل وقایع می پردازد و به نگارش برداشتهای خود از حوادث تاریخی

است و با توجه به اختلاف های فراوانی که در نقل های تاریخی موجود است، یقین دارم که این اثر خالی از عیب و نقص نمی باشد. از این رو از محضر اساتید بزرگوار عذر تقصیر طلبیده و تقاضا دارم که با ارائه راهنمایی های سودمند خود مرا بهره مند سازند.

رساله حاضر شامل یک مقدمه و هفت بخش می باشد که به شرح ذیل تدوین یافته است:

بخش مقدماتی: مروری بر حوادث قبل از خلافت امام علی علیه السلام

بخش اول: شکل گیری خلافت امام علی علیه السلام و بیعت مردم با او

بخش دوم: معرفی اجمالی ناکثین

بخش سوم: شکل گیری جبهه جمل

بخش چهارم: حرکت امام علیه السلام به سمت

بصره

بخش پنجم: اقدامات امام علیه السلام برای دفع

فته

بخش ششم: فتنه جمل و درگیری طرفین

بخش هفتم: حوادث پس از جنگ جمل

معرفی و نقد منابع

در اینجا به معرفی و احیاناً نقد بعضی از منابع اصلی و اختصاصی این پژوهش که در فصول اصلی تحقیق بیشترین استفاده از آنها به عمل آمده پرداخته می شود. در معرفی این منابع از مقدمه آن کتب که به قلم مصحح یا مترجم بوده و همچنین مقدمه کتاب تاریخ

می‌پردازد. از مجلدات بیست‌گانه شرح ابن ابی الحدید در این تحقیق بسیار استفاده به عمل آمده است.

تاریخ طبری

محمد بن جریر طبری متوفی به سال ۳۱۰ ق صاحب کتاب تاریخ الرسل و الامم و الملوک، که شاید بدون اعتنا و توجه به این اثر، نتوان در مسائل صدر اسلام به پژوهش پرداخت. تاریخ طبری از همان ابتدا مقبولیت عام پیدا کرد چنان‌که ابن خلکان کتاب طبری را اثبت و اصح کتب می‌داند.^(۳) از نظر اهل سنت، این ویژگی به علت تفصیل و استناد و متعادل بودن کتاب اوست. این مقبولیت سبب شد تا کتابهای تاریخ بعدی بر نقل‌های آن تکیه کرده و خلاصه‌ای از آن رایاورند، چنان‌که ابن مسکویه، ابن اثیر و ابن کثیر چنین کرده‌اند.

یکی از چیزهایی که باعث طعن بر طبری است آن‌که تکیه او در نقل جریانات رده تا پایان جمل بر روایات سیف بن عمر است در حالی که بنا به نوشته ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب، سیف مردی دروغ‌پرداز است. ابن حجر می‌نویسد: «سیف مردی جعّال و خیر ساز است، منقولات او بی‌ارزش و تمام احادیث او مورد انکار دانشمندان است، او متهم به زندقه نیز می‌باشد.»^(۴)

تاریخ طبری مسند است و سند روایات آن مشخص، لذا تشخیص روایات دروغ و

جعلی را برای اهل فن به راحتی امکان‌پذیر ساخته است. همچنین او نقل‌های مختلف از یک حادثه به دست آورد.^(۵) طبری حوادث را تا پیش از اسلام به صورت موضوعی و ترتیب کلی تاریخی آورده اما پس از اسلام حوادث را به صورت سالشمار ارائه نموده است. بالاترین ارزش کتاب طبری در آن است که او از بسیاری مکتوبات تاریخی رایج یا غیر رایج آن عصر که در اختیار داشته استفاده کرده و امروزه به جز آنچه او از آن کتابها برای ما نگاشته اثری از آن کتابها باقی نمانده، از جمله بخش مهمی از کتاب ارزشمند مقتل الحسین از ابو مخنف که تنها از طریق تاریخ طبری حفظ شده است.^(۶)

الجمل

این کتاب اثر ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید است که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم می‌زیسته و در سال ۴۱۳ وفات یافته است.

شیخ مفید، الجمل را در خصوص جنگ جمل و حوادث منجر به آن نگاشته و سعی کرده تشبیهات پیرامون این جنگ را بزداید. او همچنین اختلاف آراء فرقه‌های مختلف اسلامی را در مورد این جنگ بررسی و پاسخ می‌دهد و تسلط کامل او بر عقاید گوناگون از این مطلب به خوبی آشکار می‌شود. او موضع جمل را با استناد به روایات شیعه و سنی و بیشتر اقوال اهل سنت بیان می‌کند.

در موضوع جمل عده‌ای از مورخان مثل ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی (ت ۱۵۷ ق)، هشام بن محمد السائب الکلبی (ت ۲۰۴ ق)، محمد بن عمر الواقدی (ت ۲۰۷ ق)، نصر بن مزاحم المنقری (ت ۲۱۲ ق)، علی بن محمد المدائنی (ت ۲۲۵ ق)، عبدالله بن محمد بن ابی شیبه (ت ۲۳۵ ق)، ابراهیم بن محمد الثقفی (ت ۲۸۳ ق) نیز کتاب نوشته‌اند اما بسیاری از این کتب مفقود شده و به دست ما نرسیده است. ویژگی شیخ مفید در آن است که ایشان بسیاری از مطالب خود را از جمل ابی مخنف، واقدی، مدائنی، ثقفی و غیر آنها نقل کرده است. در واقع کتاب شیخ مفید حلقه ارتباط ما با این کتب مفقوده است و این مطلب اهمیت کتاب شیخ مفید را چند برابر می‌کند.^(۷) در این نگارش از کتاب الجمل استفاده فراوانی شده است.

انساب الاشراف

مؤلف این کتاب احمد بن یحیی بن جابر معروف به بلاذری است. او در اواخر قرن دوم هجری در بغداد تولد یافت و در سال ۲۷۹ درگذشت.

انساب الاشراف یک اثر عظیم در زمینه تاریخ و زندگی نامه است. مطالب کتاب بر حسب طوایف و خاندانهای مشهور تقسیم شده و در هر بخش فصول جداگانه‌ای به بزرگترین نمایندگان هر طایفه و خاندان اختصاص یافته است. از جلد دوم این

کتاب (طبع بیروت) در مورد دوران خلافت امام علی علیه السلام و نیز جلد پنجم (طبع بغداد) در مورد دوران عثمان استفاده زیادی به عمل آمده است.

تاریخ یعقوبی

احمد بن یعقوب متوفی به سال ۲۸۴ این کتاب را نگاشته، او معاصر دینوری است. کتاب او که به تاریخ یعقوبی شهرت یافته، گذشته از قدمت از ویژگی دیگری چون گرایشات شیعی نویسنده برخوردار است.

شیوه نگارش این کتاب، شیوه‌ای تاریخی است نه حدیثی، به این معنا که یعقوبی حوادث تاریخی را به صورت حدیث با ذکر سلسله سند نیاورده است لذا راه را برای بررسی سندی نقل‌ها بر محققین بسته است. همچنین سیر تدوین کتاب بر اساس سالشمار نیست بلکه بر اساس سرفصل‌های تاریخی مانند روی کار آمدن خلفاست.^(۸)

از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران، آراء یعقوبی در مورد اشخاص و جریانات از نوعی اعتدال برخوردار است.

اخبار الطوال

مؤلف این کتاب ابوحنیفه دینوری ریاضی دان، منجم، ادیب و مورخ ایرانی قرن سوم است. او شرح رویدادها را از فرزندان آدم آغاز و با مرگ معتصم هشتمین خلیف عباسی به پایان می‌برد.

او در مورد سیره و مغازی رسول خدا ﷺ مطلقاً سخنی به میان نیاورده است. شاید با توجه به تنظیم سیره ابن اسحق و مغازی واقدی که مقدم بر او بوده‌اند و نیز طبقات ابن سعد که معاصر با اوست، دیگر لزومی به آن کار ندیده است. او جنگ‌های اعراب و ایرانیان را تا سقوط ایران مفصل و مشروح نوشته ولی در مورد خلافت دوازده ساله عثمان فقط یک صفحه و نیم نگارش نموده است. در مورد گرفتاریهای امام علی علیه السلام در دوران حکومت نیز به تفصیل سخن گفته و به خصوص جنگ صفین را با شرح بیشتری آورده است.

در این کتاب گرایش نسبی به عنصر ایرانی به وضوح مشهود است. وی در نقل مطالب خود غالباً از ذکر نام و کتب و سلسله اسناد خودداری کرده و حال آنکه در بسیاری از آثار مورخان پیش از او و معاصرش سلسله اسناد آمده است مانند مغازی واقدی و طبقات ابن سعد، و همین حذف سلسله اسناد، یکی از علل شیوایی عبارات اوست. ^(۹)

الفَتْوح

این کتاب اثر احمد بن علی بن اعثم کوفی متوفی سال ۳۱۴ می‌باشد که اطلاعات او خصوصاً در ارتباط با عراق و دوران خلافت امام علی علیه السلام بسیار دارای اهمیت است. ابن اعثم در بیشتر موارد از مآخذ خود یادی نکرده اما بدون شک کتاب خود را از

روی منابع دست اول نگاشته. آثار ابو مخنف یکی از مهمترین مآخذ اوست. ^(۱۰)

مروج الذهب

نویسنده این اثر علی بن الحسین المسعودی متوفی به سال ۳۴۶ است و کتاب او از جمله تواریخ معتبر شناخته شده است. نگاهی به مروج الذهب نشان می‌دهد که علایق شیعی نویسنده بسیار زیاد است اما در شیعه امامی بودن او تردید است. مسعودی در مقدمه کتابش فهرستی از مهمترین کتابهای تاریخی موجود در زمان خود را آورده که بسیار ارجمند است و در همانجا از تاریخ طبری بیشترین ستایش را نموده است. در مجموع باید گفت که کتاب مسعودی برگزیده از صدها کتابی است که امروزه بیش از نود درصد آن از بین رفته است. اینک توجه خوانندگان گرامی را به بخشی از این پایان‌نامه جلب می‌نمائیم. ^(۱۱)

شکل‌گیری جبهه جمل آغاز بیعت شکنی

مدت کوتاهی پس از تصدی امور توسط امام علیه السلام طلحه و زبیر به خدمت امام رسیده و تقاضای خود را مبنی بر امارت بعضی از بلاد اسلام مطرح کردند. امام علیه السلام نیز قاطعانه در برابر درخواست آنان ایستادگی نمود و ضمن تحذیر آنان از دنیاطلبی از آن دو خواست که یاور او در سختیها و شدائد باشند. ^(۱۲)

۱) کسب اجازه طلحه و زبیر از محضر امام علیه السلام

هنگامی که نامه معاویه به دست زبیر رسید و همچنین آن دو اطمینان نمودند که در رفتار علی علیه السلام تغییر مطلوب خود را نخواهند دید بار دیگر به حضور امام علیه السلام رسیده و برای سفر حج عمره از او اجازه خواستند ^(۱۳) بلاذری می نویسد: «طلحه و زبیر برای رفتن سفر عمره از امام علیه السلام اجازه خواستند، امام به آنها گفت: شاید شما می خواهید به عراق یا شام بروید؟» کنایه از آنکه قصد درونی شما بر من پوشیده نیست) پس آن دو با تأکید گفتند: خیر! فقط قصد حج عمره داریم، پس امام اجازه داد. آن دو با شتاب خارج شدند در حالی که می گفتند نه! به خدا قسم هیچ بیعتی از علی علیه السلام برگردن ما نیست، و ما بیعت نکردیم مگر با اکراه، در حالی که شمشیر برگردن ما بود!» ^(۱۴)

ابن ابی الحدید در این مورد می نویسد: «طلحه و زبیر بر علی علیه السلام وارد شدند و از او برای سفر عمره کسب اجازه نمودند. او گفت: شما قصد عمره ندارید، ولی آن دو سوگند خوردند که جز عمره هدف دیگری ندارند. بار دیگر امام به آنها فرمود: شما قصد عمره ندارید بلکه قصد خیانت و پیمان شکنی دارید و آنها نیز در جواب تأکید کردند که نه قصد پیمان شکنی دارند و نه اینکه می خواهند راه خلاف در پیش گیرند. امام علیه السلام از آنها خواست که بیعت خود را

تجدید نمایند، آن دو نیز ضمن بیعت مجدد، با شدیدترین وجه بر پیمان خود با امام علیه السلام تأکید نمودند. پس امام علیه السلام اجازه داد و آن دو از نزد او خارج شدند.» ^(۱۵)

به قول علامه جعفری، طلحه و زبیر بیعت مجدد به راه انداختند تا بار دیگر قیافه ربانی از خود نشان داده و از دلیل و برهان نماینده واقعی حق و حقیقت خود را دور کنند. ^(۱۶)

به راستی جای شگفتی است که یک فرد مسلمان که خود را شایسته تعیین سرنوشت انسان‌ها و امارت بر مسلمین می داند، چگونه قسم خلاف یاد می کند؟ آری! هنگامی که خود محوری جای خدامحوری را بگیرد، وقوع این صحنه‌ها عجیب نمی نماید.

ابن ابی الحدید در ادامه سخن خود می نویسد: «هنگامی که طلحه و زبیر به قصد مکه خارج شدند هیچ کس را ندیدند مگر آنکه به او گفتند ما با اجبار بیعت کرده بودیم و اکنون هیچ بیعتی از علی علیه السلام برگردن ما نیست.» ^(۱۷)

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که با وجود آنکه امام علیه السلام احتمال پیمان شکنی و خیانت آن دو را می داد، چنان که از کلمات ایشان مشهود است، چرا به آنان اجازه رفتن به عمره را داد؟

در جواب باید گفت که امام علیه السلام نه تنها احتمال پیمان شکنی آن دو را می داد بلکه این مسأله را به طور قطع و یقین و با توجه به سابقه درخواست‌های آن دو، می دانست. هم چنان

که ابن ابی الحدید نیز نقل می‌کند:

«هنگامی که طلحه و زبیر پس از کسب اجازه از امام علیه السلام به قصد عمره خارج شدند، امام علیه السلام خطاب به حاضرین نموده و فرمود: به خدا سوگند آن دو رانمی‌بینم مگر آنکه در فتنه‌ای وارد شده و در آن کشته خواهند شد. عده‌ای از حضار (که حتماً آنان نیز از این سخن متعجب شده بودند) گفتند: ای امیرمؤمنان (پس معطل چه هستی؟) دستور بده تا آنها را به نزد تو بازگردانند. ولی امام علیه السلام در جواب فرمود: باید تقدیر و قضای الهی تحقق پذیرد.»^(۱۸)

در کلام دیگری، امام علیه السلام پس از کشته شدن طلحه و زبیر خطاب به آنها می‌گوید: «... ما زلت انتظر بکم عواقب الغدر و اتوسمکم بخلیة المغترین، حتی سترنی عنکم جلیاب الدین و بصرنیکم صدق النیة...»^(۱۹) یعنی: من همواره انتظار بروز نتایج خیانت شما را می‌کشیدم و آثار فریب خوردگی شما را با فراست خود دریافته بودم، پرده دین مرا از شما پوشانیده و صفای نیتم، برابر شما بینا ساخته بود. در تفسیر این جمله ابن ابی الحدید می‌گوید: «وجه روشن در تفسیر این سخن آن است که به جهت آن که، شما دو نفر، تظاهر به شعائر اسلامی می‌کنید، من نمی‌توانم با شما مانند غیر مسلمان رفتار کنم (یعنی تکلیف من این است که شما را مسلمان قلمداد کرده و رفتار اسلامی داشته باشم) با اینکه می‌دانم شما منافق هستید و از

اسلام واقعی برخوردار نیستید. من، نفاق و باطن خبیث شما را با صدق نیت خود می‌بینم، همان طور که گفته شده: المؤمن یبصر بنور الله.»^(۲۰) (یعنی مؤمن با نور خدا می‌بیند). ابن ابی الحدید همچنین معنای دومی را برای این کلام احتمال می‌دهد و آن این که حضرت می‌خواهد بگوید من نمی‌توانم آنچنان که هستم خود را به شما بشناسانم. (سترنی عنکم جلیاب دینی)^(۲۱)

علامه محمد تقی جعفری در شرح این کلام می‌نویسد: «با توجه به قرائن و الفاظی که در این کلام وجود دارد، مفاد این جمله آگاهی امیرمؤمنان و ناآگاهی و جهل آن مردم را بیان می‌کند؛ یعنی من شما را می‌شناسم و شما مرا نمی‌شناسید. آن تبهکاران منافق و غوطه‌ور در رویدادهای بی محاسبه زندگی، و آن به زنجیر کشیده شدگان عادات و تقلید، معنایی از دین را حرفه خود ساخته بودند که به جای آنکه بر آگاهی‌های آنها درباره واقعیت کمک کند، عامل ناینایی و تخدیر آنها گشته بود مسلم است که با آن عینک‌های تعبیه شده از درون‌های ناپاک نمی‌توانستند شخصیت صریح و روشن‌تر از آفتاب علی علیه السلام را ببینند، ولی علی بن ابیطالب علیه السلام به خوبی آنها را می‌شناخت. زیرا هنگامی که آینه حق نمای دل به گرد و غبار و زنگار هوا و هوس آلوده نشود همه چیز را روشن نشان می‌دهد. آری: آینه دل چون شود صافی و پاک نقش‌ها بینی برون از آب و خاک

هم بینی نقش و هم نقاش را
فرش دولت را و هم فراش را^(۲۲)

۲) بررسی ادعای طلحه و زبیر مبنی بر اجبار در بیعت با امام علیه السلام

همان گونه که ذکر شد هنگامی که طلحه و زبیر
علم مخالفت برداشتند ادعا کردند که آنان
خونخواهان خلیفه مقتول، عثمان هستند و
بیعت آنها با امام علیه السلام نیز با اکراه و اجبار
صورت گرفته است.^(۲۳) امام علی علیه السلام در
موارد متعدد، ادعای آنان را با دلیل رد
می‌کند، از آن جمله در نامه‌ای خطاب به آنها
می‌نویسد:

«اما بعد! شما می‌دانید - گرچه کتمان می‌کنید -
که من به دنبال مردم نرفتم، آنها به سراغ من
آمدند. من دست بیعت را به سوی آنان
نگشودم بلکه آنها با اصرار زیاد با من بیعت
کردند. شما دو نفر نیز از کسانی بودید که مرا
خواستید و با من بیعت کردید (حقیقت این
است و شما نیز به خوبی از آن آگاهید که)
عموم مردم با من به زور و یا برای دست یابی
به متابع دنیا بیعت نمودند. حال شما دو نفر
اگر از روز میل با من بیعت نموده‌اید باید
برگردید و فوراً در پیشگاه خدا توبه کنید؛ و
اگر بیعت شما از روی اکراه و نارضایتی بوده
است، شما با دست خود این راه را برای من
گشوده و بیعت مرا به گردن خود ثابت
کرده‌اید، زیرا اطاعت خویش را آشکار و
نارضایی خود را پنهان داشته‌اید، (و در کاری

که هیچ اجباری در آن نباشد ادعای اینکه در
دل از بیعت خود راضی نبوده‌اید، پذیرفته
نیست) به جان خودم سوگند! شما از سایر
مهاجرین سزاوارتر به تقیه و کتمان عقیده
نیستید (زیرا هیچ کس در آن روز به بیعت با
من مجبور نبوده است) هرگاه از آغاز
کناره‌گیری کرده بودید کار شما آسان‌تر بود تا
اینکه نخست بیعت کنید و بعد به بهانه‌ای
سرباز زنید. شما پنداشته‌اید که من قاتل عثمان
هستم؛ بیاید میان من و شما کسانی حکم کنند
که اکنون در مدینه‌اند و نه به طرفداری از من
برخاسته‌اند و نه به طرفداری از شما، پس هر
کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته
باید مسئولیت آن را بپذیرد. پس ای دو
پیرمرد! از آنچه اندیشیده‌اید بازگردید که
اکنون بزرگترین چیزی که دامن شما را
می‌گیرد، عار است ولی ادامه این راه هم تنگ
و عار و هم آتش دوزخ را برای شما فراهم
می‌سازد. والسلام»^(۲۴)

ابن ابی الحدید در توضیح این نامه
می‌نویسد:

منظور امام علیه السلام افرادی همچون محمد بن
مسلمه، اسامه، عبدالله بن عمر و سعد بن ابی
وقاص بودند که میان امام علیه السلام و طلحه و زبیر
حکم کنند.^(۲۵)

امام علیه السلام همچنین در جای دیگر در مورد
بیعت زبیر می‌گوید:

«فقد اقر بالبيعة و ادعى الولیجة فلیأت علیها
بأمر يعرف و الا فلیدخل فیما خرج منه»^(۲۶)

یعنی: او به بیعت خود اعتراف کرده ولی مدّعی است که در باطن خلاف آن را پنهان داشته بود، او باید بر این مطلب شاهد و گواه بیاورد یا آنکه به بیعت خود بازگردد.

علاوه بر این موارد، نصوص تاریخی نیز دلالت دارد بر اینکه هیچ بیعتی با امام علیه السلام از روی اجبار نبوده است از جمله آنکه در مدینه چند نفر از بیعت تخلف کردند و امام علیه السلام حاضر نشد به زور از آنها بیعت بگیرد. ^(۲۷) اساساً شیوه امام علیه السلام این بود که کاری را که مردم نمی‌خواهند به زور به آنها تحمیل نمی‌کرد. ^(۲۸) حتی وقتی بعد از جنگ جمل، مروان را آوردند که با امام علیه السلام بیعت کند و او گفت تنها وقتی بیعت می‌کند که او را بر این کار اجبار کنند، امام علیه السلام حاضر به گرفتن بیعت نشد. ^(۲۹)

نتیجه آنکه نه تنها بیعت طلحه و زبیر بلکه هیچ بیعتی با امام علیه السلام با اکراه و اجبار صورت نگرفته است، و همان گونه که در بخش دوم به تفصیل اشاره شد، بیعت با امام علیه السلام بیعتی خودجوش و مردمی بود که تا قبل از آن در مورد هیچ یک از خلفا نیز سابقه نداشت. بلی ممکن است بعضی بیعت کنندگان با امام علیه السلام به انگیزه‌های شخصی این عمل را انجام داده باشند که اینک طلحه که اولین بیعت کننده بود - همانگونه که خود بعدها با عملش آن را آشکار ساخت - به عنوان جلب توجه امام علیه السلام و احراز پست و مقام به این کار دست زد، ولی این عمل در اصل بیعت تأثیری نمی‌گذارد.

۳) ملحق شدن طلحه و زبیر به عایشه

شیخ مفید می‌نویسد: «چون طلحه و زبیر از حال عایشه در مکه با خبر شدند به قصد عمره از امام علیه السلام اجازه گرفته و راهی مکه شدند. در آنجا پس از انجام اعمال عمره، عبدالله بن زبیر را نزد عایشه فرستادند و گفتند: نزد خاله‌ات برو و از سوی ما سلامش برسان و به او بگو که طلحه و زبیر پس از اهداء سلام می‌گویند که امیرالمؤمنین عثمان، مظلوم کشته شد و علی بن ابیطالب کار مردم را از دست ایشان ربود و به یاری سفلگانی که عهده‌دار کشته شدن عثمان بودند بر مردم غلبه پیدا کرد؛ و ما بیم داریم که حکومت علی گسترده شود. اکنون اگر مصلحت می‌بینی همراه ما حرکت کن؛ شاید خداوند به مساعدت تو، شکافی را که میان این امت پدید آمده است اصلاح و پراکندگی آنان را به اجتماع مبدل نماید و در دسرشان فرو نشیند و کار ایشان با وجود تو اصلاح گردد.» ^(۳۰)

ابن زبیر نزد عایشه رفته و پیام آن دو را ابلاغ نمود. ولی عایشه از بیرون رفتن مکه امتناع نموده و گفت: «ای پسر جان من به خروج فرمان نمی‌دهم» ^(۳۱) با این حال سخنانی بیان کرد مبنی بر اینکه مردم باید علیه کسی که حکومت را به زور غصب کرده قیام کنند.

ابن زبیر گفت: «حال که نظر تو در مورد علی چنین است پس چرا در جنگ با پسر ابوطالب تعلل می‌ورزی؟ در حالی که

می‌دانی آن قدر از مسلمانان در نزد تو جمع شده‌اند که برای انجام نیت تو کافی هستند. و عایشه به او گفت که در این موضوع تأمل خواهد کرد.^(۳۲)

صبح روز بعد، ابن زبیر بار دیگر نزد عایشه رفت و سخنان دیروز خود را تکرار نمود تا سرانجام عایشه با خروج از مکه و قیام بر ضد علی علیه السلام موافقت کرد. در این هنگام به دستور عایشه منادی او ندا داد که ام‌المؤمنین قصد دارد برای خونخواهی عثمان خروج کند پس هر کس می‌خواهد برای خروج با او آماده شود. به دنبال این ندا، طلحه و زبیر نزد عایشه رفتند و با او اعلام همبستگی کردند.^(۳۳)

در هر صورت به گفته شیخ مفید، با تحریکات ابن زبیر، عایشه مصمم به خروج و جنگ با علی علیه السلام شد.

چنانکه از سخنان شیخ مفید به روشنی پیداست محرک اصلی عایشه در خروج علیه امام علیه السلام ابن زبیر است.

در حقیقت این سه نفر که مهره‌های اصلی به وجود آورنده فتنهٔ جمل بودند، همگی بازی خوردهٔ دست غیر بودند، آنها که خود را پشت سر این فریب خوردگان مخفی نموده و در عین حال تمام تحریکات از جانب آنها صورت گرفت. آنها که با دقت در روحیات این افراد و دست گذاشتن روی نقاط ضعف آنان به راحتی توانستند اهداف خود را از طریق آنان به اجرا گذارند.

آری! طلحه، ابن صحابی بزرگ پیامبر و کسی که دست خود را سپر بلای پیامبر صلی الله علیه و آله نمود، و زبیر حواری رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که به قول علی علیه السلام شمشیر او غم را از دل پیامبر می‌زدود و نیز یار و یاور علی علیه السلام در دوران خانه‌نشینی و سکوت او بود، سرانجام در امتحان قدرت و مقام شکست خورد و معاویه از آن دو پلی برای رسیدن به اهداف خود ساخت. و از طرف دیگر، عایشه که به قول علامه عسکری، سیاست مدارترین زن جهان بود، با تأثیرپذیری از ابن زبیر، و تحریک او، آتش جنگ جمل را روشن نمود. و این، جریان همیشه تاریخ است!

۴) دعوت عایشه از ام سلمه و پاسخ او

یعقوبی می‌نویسد: «هنگامی که عایشه تصمیم بر خروج گرفت، نزد ام سلمه، همسر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و گفت: به درستی که پسر عم من (طلحه) و شوهر خواهرم (زبیر) مرا آگاه کرده‌اند که عثمان مظلوم کشته شده است و بیشتر مردم نیز به بیعت با علی علیه السلام راضی نیستند و نیز جماعتی از مردم بصره نیز مخالف علی علیه السلام هستند. اگر تو نیز با ما خروج کنی، امید است که خداوند امرت محمد صلی الله علیه و آله را اصلاح نماید.

ام سلمه در پاسخ گفت: پایه‌های دین با دست زنان اقامه نمی‌شود. آنچه برای زنان سستوده است فرو افکندن دیدگان، پنهان داشتن اطراف بدن و کشیدن دامن‌ها است.

همانا خداوند این کار را از من و تو برداشته است. چه می‌گویی اگر پیامبر خدا ﷺ در این مسیر تو را در بیابانها در حالی ببیند که پوششی را که خدا بر تو نهاده بود از بین برده‌ای؟» (۳۴)

گویی از سخنان ام سلمه، عایشه به فکر افتاده و از تصمیم خود منصرف شده بود زیرا اندکی بعد منادی او فریاد کرد: «ای مردم! بدانید که ام‌المؤمنین ماندنی است پس بمانید.» (۳۵)

به دنبال این ندا، طلحه و زبیر که همه تلاش‌های خود را بی‌اثر می‌دیدند بر عایشه وارد شده و او را از رأی خود بازداشتند و او را وادار به خروج ساختند. (۳۶)

شیخ مفید پاسخ عایشه به سخنان ناصحانه ام سلمه را چنین آورده است: «عایشه گفت: پند و اندرز و خیرخواهی تو را می‌دانم ولی این راهی که برگزیده‌ام راه درستی است؛ البته هنوز هم تصمیم قطعی نگرفته‌ام، اگر خودداری کنم گناهی نکرده‌ام و اگر بروم چاره‌ای نیست.» (۳۷)

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «از این سخن عایشه چنین فهمیده می‌شود که برای قیام و خروج خود، فضیلت بیشتری قائل است یا بدی آن را می‌داند و لجبازی می‌کند.» (۳۸)

شیخ مفید می‌نویسد: «چون ام سلمه از عایشه ناامید شد نامه‌ای به مهاجر و انصار فرستاد و آنها را از ماجرا آگاه ساخت.» (۳۹)

همچنین شیخ مفید، تلاش ام سلمه را در

منصرف ساختن عایشه برای بار دوم گزارش می‌کند او می‌گوید ام سلمه بار دیگر نامه‌ای خطاب به عایشه نوشت و نظر قدیم او را در مورد عثمان یادآوری کرد و به او گفت: «پسندت دادم، نپذیرفتی؛ و حال آنکه عقیده‌ات را درباره عثمان می‌دانم - اگر او یک جرعه آب از تو می‌خواست، به او نمی‌دادی و اکنون می‌گویی عثمان مظلوم کشته شده؟ - می‌خواهم مردم را برای جنگ با کسی که سزاوارترین فرد بر خلافت است بشورانی؟ از خدا بترس و خود را در معرض خشم او قرار نده.

عایشه در جواب او پیغام داد که: نظر من در مورد عثمان همان است که تو گفتی، اما در مورد علی علیه السلام او باید خلافت را رها کند و این امر را به شورا واگذار نماید و گرنه با او به جنگ خواهم پرداخت.» (۴۰)

۵) دعوت ناکثان از عبدالله بن عمر

طبری می‌نویسد: «هنگامی که طلحه و زبیر و عایشه قصد عزیمت به بصره نمودند نزد عبدالله بن عمر رفته و از او خواستند که آنها را همراهی کند. عبدالله در جواب آنها گفت: من یکی از مردم مدینه‌ام، اگر آنان نیز بر قیام هم سخن شدند من نیز قیام می‌کنم و اگر تصمیم گرفتند که بمانند من هم می‌مانم. و طلحه و زبیر به دنبال این سخنان از او چشم پوشیدند.» (۴۱)

البته روایت ابن اعثم تا حدودی متفاوت

با نقل طبری است. او می نویسد: «طلحه و زبیر نزد عبدالله آمدند و خواستار همراهی او شدند و اظهار کردند که تو از همه کس به خلافت سزاوارتری و ما چنان که امکان دارد در رعایت جانب تو، مبالغه می کنیم. عبدالله در جواب گفت: شما می خواهید مرا بفریبید چنان که خرگوشی را به فریب از سوراخ بیرون کشند. شما می خواهید مرا از خانه بیرون آورده و در دهان شیر - یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام - اندازید... دست از من بردارید و به جهت این کار فرد دیگری طلب کنید؛ من از آن جماعت نیستم که به مکر و خدعه شما فریفته شوم.»^(۴۲)

همچنین عبدالله از همراهی خواهرش، حفصه - با ناکثان - ممانعت نمود.^(۴۳)

عایشه مواجه شد که در حال جمع آوری سپاه بود. او دستور داد تا برای عایشه تختی فراهم کردند و در مسجد الحرام قرار دادند و عایشه را به آنجا منتقل کرد. سپس گفت: هر کس برای خونخواهی عثمان بیرون رود، من و سایل حرکت او را آماده می سازم.

یعلی بن منیه تمیمی نیز که آن سال برای ادای حج به مکه آمده بود چون از ماقع آگاه



معرفی پایان نامه

شناسایی ناکثین و...

شماره ۷ ۱۹۳

۶ نحوه تجهیز ناکثان

به گواهی تاریخ، تجهیز کاروان ناکثان توسط بعضی استناداران عثمان که به وسیله امام علیه السلام عزل شده بودند صورت گرفت و هدف آنان نیز چیزی جز این نبود که حکومت نوپا و جوان امام علیه السلام را سرنگون ساخته تا در این میان به نفع خود بهره برداری نمایند.

شیخ مفید نقل می کند که عبدالله بن زبیه والی صنعا در زمان عثمان، وقتی شنید که عثمان در محاصره افتاده است، برای یاری او حرکت کرد؛ امام هنگامی که شنید او کشته شده از نیمه راه به مکه رفت و در آنجا با

شد و نیز سخنان ابی ربیع را شنید او نیز سخن ابی ربیع را تکرار نمود.^(۴۴)

واقعی از سالم بن عبدالله از جدش روایت می کند که او گفت: «من خود یعنی بن منیه را دیدم که کیسه ای همراه داشت که در آن ده هزار دینار بود و می گفت: این گزیده اموال من است و با آن به خونخواهان عثمان کمک خواهم کرد، و شروع به بخشیدن آن به مردم نمود. و چهارصد شتر خرید و آن را در منطقه بطحاء خواباند و افراد را بر آنها سوار نموده روانه می ساخت.»^(۴۵)

وقتی امام علیه السلام از بدل و بخشش یعنی آگاه شد فرمود: «او این پولها را از کجا آورده

است؟ آیا از اموال یمن سوء استفاده کرده؟ اگر او را بیایم نسبت به آنچه اقرار کرده مؤاخذه‌اش خواهیم نمود.»^(۴۶)

ابن اثیر نیز آورده است که یعلی بن منیه با ۶۰۰ شتر و ۶۰۰،۰۰۰ درهم و نیز ابن عامر با مال فراوان خود، هزینه جنگ جمل را تدارک کردند.^(۴۷) همچنین یعلی بن منیه برای تسریع در حرکت، عایشه را بر شتری به نام «عسکر» که برای او خریداری نموده بود نشانید^(۴۸) و کاروان ناکثان به پیشنهاد عبدالله بن عامر، استاندار بصره در زمان عثمان، به سمت بصره به حرکت درآمد.^(۴۹) به هنگام حرکت منادی عایشه می‌گفت: «ای مردم! مادر مؤمنان و طلحه و زبیر رو به سوی بصره دارند، هر کس در پی عزت اسلام و جنگ با منحرفان و نیز انتقامجویی از قاتلان عثمان است با این گروه حرکت کند و اگر مرکب و سلاح ندارد، اینک لوازم سفر او آماده است.»^(۵۰) و به این ترتیب با پیوستن گروههایی از مردم در حدود سه هزار نفر آماده عزیمت به سمت بصره شدند.^(۵۱)

۷) علت انتخاب بصره

پیشنهاد انتخاب بصره توسط عبدالله بن عامر بن کریز صورت گرفت. او که پسر دایی عثمان و نیز از امویان بود در زمان خلیفه سوم والی بصره بود؛ بعد از روی کار آمدن امام علی علیه السلام و دستور عزل او توسط امام علیه السلام با اموال فراوانی از بیت‌المال بصره به مکه

گریخت و هنگامی که از قصد عایشه و طلحه و زبیر بر خروج آگاه شد به آنان توصیه نمود که به بصره بروند، ابن عامر با تأکید بر آنکه در بصره سپاهی فراهم کرده که از آنان حمایت خواهند کرد،^(۵۲) عایشه و همراهان را بر انتخاب بصره مصمم ساخت.

تأکید ابن عامر بر وجود حامیان او در بصره از آنجا بود که در زمان ولایت او بر بصره، این شهر در واقع به صورت پایگاهی برای امویان قرار گرفته بود لذا اکثریت مردم بصره دارای تمایلات عثمانی بودند؛ علاوه بر این طلحه و زبیر نیز در بصره هوادارانی داشتند.^(۵۳)

عبدالفتاح عبدالمقصود دلیل پیشنهاد ابن عامر را استفاده از وجود معاویه در شام می‌داند. او می‌نویسد: «ابن عامر به آنان گفت: به بصره بروید، اگر علی علیه السلام را مغلوب کردید شام را دارید و اگر علی علیه السلام بر شما پیروز شد معاویه سپر شما خواهد بود.»^(۵۴)

علاوه بر اینها بصره از نظر اقتصادی و نیز نیروی انسانی شهر قابل توجهی بود از آن جهت که بصره در کنار دجله و فرات قرار داشت دارای موقعیت بازرگانی بود؛ و از جهت شرکت مردمانش در اکثر فتوحات، دارای نیروی انسانی کارآزموده بود، لذا تصرف بصره موجب خلل در حکومت امام علیه السلام بود.^(۵۵)

شاید به همین علت بود که هنگامی که معاویه آن نامه پر از وعده و وعید را به زبیر نوشت و

طی آن او را با لقب امیرالمؤمنین خطاب کرد، از او خواست قبل از آنکه دست علی علیه السلام و سپاهیانش به عراق برسد، آن منطقه را در دست گیرد.^(۵۶) چراکه با محدود شدن حوزه حکومت امام علی علیه السلام از قدرت او نیز کاسته می شد.

وجود معاویه در منطقه شام و نیز اشغال عراق توسط اصحاب جمل، حکومت امام علیه السلام را از جنبه های مختلف مورد آسیب قرار می داد لذا لشکر عایشه به اندیشه تصرف بصره بر حرکت به سمت این شهر اتفاق کردند.

۸) در مسیر حرکت

در مسیر حرکت کاروان ناکثان به بصره، اتفاقاتی رخ داد که اکثر مورخین تنها به نقل آن اکتفا نموده و به سادگی از کنار آن گذشته اند. حوادثی که برای بیداری وجدان خفته هر یک از افراد سپاه جمل کافی بود. در دنباله بحث، بعضی از این وقایع را مرور می کنیم:

۱-۸) ریاست طلبی طلحه و زبیر

طبری می نویسد: «چون لشکر عایشه به منطقه ذات عرق رسید، سعید بن عاص که از اشراف قریش و از بنی امیه بود و از لشکریان عایشه به شمار می رفت به مروان و یاران وی گفت: اگر واقعاً هدف شما خونخواهی عثمان است، به کجا می روید که اینک قاتلان عثمان



در میان همین لشکرنده؛ آنان را^(۵۷) بکشید و به وطن خود بازگردید! دیگر جنگ با علی و خود را به کشتن دادن چرا؟ مروان در پاسخ او گفت: ما می‌رویم تانیرویی به دست آوریم تا بتوانیم همه قاتلان عثمان را از بین ببریم. سپس سعید با طلحه و زبیر تماس گرفت و گفت: «با من از در راستی در آید و سخن درست گوید. که اگر در این جنگ پیروزی نصیب شما گردد امارت و خلافت را به چه کسی می‌سپارید؟ آن دو گفتند به یکی از ما که مسلمانان انتخاب کنند. سعید گفت: بلکه بهتر است خلافت را به فرزندان عثمان دهید زیرا شما به علت خونخواهی او قیام کرده‌اید. آن دو در جواب گفتند: [چه می‌گویی] شیوخ مهاجرین را بگذاریم و خلافت را به فرزندانمان بدهیم؟ سعید گفت: من هرگز حاضر نمی‌شوم که خلافت را از خاندان عبد مناف پس بگیرم و در اختیار دیگران بگذارم. این را گفت و از آنجا برگشت.»^(۵۸)

۸-۲) اختلاف طلحه و زبیر بر سر پیش نماز شدن

طبری می‌نویسد: «هنگامی که لشکر عایشه از مکه حرکت نمود در بیرون شهر، مروان برای نماز اذان گفت. آنگاه نزد طلحه و زبیر آمده و پرسید: به کدامیک از شما به عنوان خلیفه سلام کنم و به نام او اذان گویم؟ (شاید این دو از اظهار نظر صریح خود شرم کردند لذا فرزندانشان که شاهد صحنه بودند

به جای آنها پاسخ دادند) ابن زبیر گفت: به نام ابو عبدالله و ابن طلحه گفت: به نام ابو محمد. در این هنگام عایشه [که از جریان آگاه شد] کسی را نزد مروان فرستاد و گفت: چه می‌کنی؟ می‌خواهی در کار ما تفرقه اندازی؟ پس خواهرزاده من ابن زبیر پیش نماز گردد. پس عبدالله بن زبیر با مردم نماز می‌خواند تا وقتی که سپاه عایشه به بصره رسیدند.^(۵۹)

معاذ بن عبدالله [چون صحنه اختلاف این دو در امر نماز را دید] گفت: به خدا سوگند اگر پیروز شویم به فتنه افتیم؛ زیرا نه زبیر خلافت را به طلحه واگذارند و نه طلحه آن را به زبیر سپارد.^(۶۰)

ابن اثیر بعد از ذکر اختلاف طلحه و زبیر بر سر امامت در نماز از قول شخص دیگری به نام معاذ بن عبید می‌نویسد: «به خدا سوگند که اگر ما [در نبرد با امام علی] پیروز شویم این دو نفر ما را خواهند کشت. زیرا زبیر، طلحه و امر خلافت را رها نمی‌کند؛ و طلحه و نیز زبیر و خلافت را و نمی‌گذارد.»^(۶۱)

یعقوبی در زمینه اختلاف طلحه و زبیر بر سر امامت در نماز، جریان را به گونه دیگری نقل می‌کند. او می‌نویسد: «هنگامی که وقت نماز شد طلحه و زبیر بر سر امامت در نماز با هم به نزاع پرداختند و هر یک از آنها افراد را به طرف خود می‌کشید [آنقدر این کار ادامه یافت] تا اینکه وقت نماز تمام شد و مردم فریاد زدند الصلاة الصلاة یا اصحاب محمد! پس عایشه [که شاهد این کشمکش بود]

گفت: یک روز محمد بن طلحه و روز دیگر ابن زبیر با مردم نماز گذارند. و آنان نیز بر این مسأله سازش کردند.» (۶۲)

آنچنان که طبری گزارش کرده طلحه و زبیر در انتخاب مسیر حرکت نیز با یکدیگر در اختلاف و نزاع بودند. (۶۳)

۸-۳) جریان حوآب

یکی دیگر از اتفاقات هشدار دهنده در مسیر حرکت کاروان ناکثان به بصره، واقعه پارس کردن سگان منطقه حوآب بود و این یک پیش‌گویی بود که توسط رسول خدا ﷺ صورت گرفته بود.

ماجرا از این قرار بود که پیامبر ﷺ روزی در وقتی که بعضی از همسران ایشان حضور داشتند، خبر دادند: ای حمیراء مواظب باش

که تو آن نباشی! علامت آن هم رسیدن به منطقه‌ای به نام حوآب است که سگهای آنجا بر او بانگ می‌زنند. در حین حرکت به سمت

بصره عایشه صدای سگهایی را شنید که پارس می‌کنند؛ وقتی پرسید که آن محل چه نام دارد؟ گفتند: حوآب، او فوراً به یاد سخن

پیامبر ﷺ افتاده آیه استرجاع را بر زبان آورد و خواست برگردد. اما ابن زبیر پنجاه نفر را نزد عایشه آورد که به دروغ شهادت دهند

اینجا حوآب نیست. (۶۴)

ابن ابی الحدید می‌گوید: «این اولین شهادت دروغ در تاریخ اسلام بود.» (۶۵)

لازم به ذکر است که طبری که تعصب و

احتیاط او در نقل وقایع تاریخی مشهود است،

این بار نیز بعد از ذکر ماجرای کلاب حوآب می‌گوید: «هنگامی که عایشه فهمید که آن

منطقه حوآب است بر شتر نهیب زد و آن را خوابانید. به دنبال توقف او، کاروان نیز از حرکت ایستاد، اصرار بر حرکت نیز مؤثر

نیافتاد و تا روز بعد عایشه در آنجا توقف کرد. اما سرانجام ابن زبیر نزد او آمده و گفت هر

چه زودتر حرکت کن که علی رضی الله عنه در تعقیب ماست و ممکن است همگی در چنگ او

گرفتار شویم.» (۶۶)

استاد جعفر سبحانی می‌نویسد: «تعصب طبری از این جا معلوم می‌شود که ابن قتیبه که متقدم بر اوست (متوفا به سال ۲۷۶) چیزی از توقف یک روزه عایشه و همراهان او ذکر نکرده است.» (۶۷)

در تاریخ یعقوبی نیز این ماجرا آمده با این تفاوت که یعقوبی اسم ابن زبیر را به عنوان کسی که عایشه را از تصمیم خود بر بازگشت

منصرف کرد، نمی‌آورد و می‌گوید: «به خدا سوگند خوردند که آنجا، حوآب نیست.» (۶۸)

۹) کلام امام رضی الله عنه بعد از شنیدن خبر ناکثان

امام علی رضی الله عنه هنگامی که خبر حرکت پیمان شکنان به سمت بصره را شنید، در

کلامی علت حرکت آنها را چنین بیان می‌دارند: «ان هؤلاء قد تمالؤوا علی سخطة امارتی و سآصبر ما لم أخف علی جماعتکم،

فانهم ان تمّموا علی فیالة هذا الرأی انقطع نظام المسلمين و انما طلبوا هذه الدنيا حسداً لمن أفساءها الله علیه، فارادوا رد الامور علی أديبارها...»^(۶۹) همانا این افراد به علت راضی نبودن به خلافت من دور هم جمع شده‌اند و من تا زمانی که از پراکنده نشدن و عدم تفرقه میان شما مطمئن باشم بر آنان صبر می‌کنم زیرا اینان اگر این اندیشه سست خود را به اتمام رسانند، نظام مسلمین بر هم خواهد خورد. و جز این نیست که آنها این دنیا را می‌طلبند از روی حسد به کسی که خداوند آن را به او عطا کرده است. پس آنان می‌خواهند امور را به وضع سابق خود بازگردانند.

همچنین ایشان در کلام دیگری پرده از راز درونی هر یک از طلحه و زبیر بر می‌دارند و می‌فرمایند:

«کل واحد منهما یرجوا الامر له و یعطفه علیه و دون صاحبه، لا یمتآن الی الله بحبل و لا یمدآن الیه بسبب، کلّ واحد منهما حامل ضبّ لصاحبه و عمّا للیل یکشف قناعه به، و الله لئن أصابوا الذی یریدون لینترعنّ هذا نفس هذا و لیأتینّ هذا علی هذا. قد قامت الفئنة الباغی! فأین المحتسبون؟ قد سنّت لهم السنن و قدّم لهم الخبر و لكلّ ضلّة علة و لكلّ ناکث شبهة.»^(۷۰)

یعنی: هر یک از این دو نفر امر خلافت را برای خود می‌خواهد و آن را به سمت خود می‌کشد. با هیچ وسیله‌ای خود را به سوی خدا بالا نمی‌کشند. هر یک کینه دیگری را در دل

دارد و زود است که پرده از روی این کینه برداشته شود و آن آشکار گردد. سوگند به خدا اگر به آنچه می‌خواهند دست یابند، قطعاً یکی دیگری را از پای درخواهد آورد. اکنون گروه ستمگر قیام کرده‌اند! پس کجایند آنها که برای خدا قیام کنند. به تحقیق سنتها: (راههای هدایت و رستگاری) برای آنها آشکار است و این خبر پیش از این برای آنها بیان شده است (شاید منظور پیشگویی رسول خدا ﷺ در مورد خروج ناکثین بر امام علی علیه السلام است) برای هر گمراهی علت و بهانه‌ای است و برای هر پیمان شکنی، شبهه‌ای وجود دارد.

۱۰۰) ورود عایشه و همراهان به بصره

هنگامی که عایشه و سپاهیان او به نزدیکی بصره رسیدند با ارسال پیامی به عثمان بن حنیف - والی بصره - اهل شهر را از قصد خود آگاه ساخته و از آنان طلب همراهی نمودند؛ عثمان نیز برای آگاهی بیشتر از کم و کیف قضیه، دو تن از مأموران خود به نامهای ابوالاسود دثلی و عمران بن حصین را به نزد عایشه فرستاد تا با او صحبت کرده و در صورت امکان او را منصرف سازند. این دو نفر ضمن دیدار با عایشه با طلحه و زبیر نیز ملاقات کرده و بعد از صحبت مفصل با آنان بدون نتیجه به بصره بازگشتند و عثمان را از تصمیم قطعی بیعت شکنان بر قیام مطلع ساختند.^(۷۱)

۱۰-۱) سخنان سران ناکثین

عایشه و همراهان او وارد بصره شدند و در مرید که یکی از میدانهای وسیع بصره بود توقف کردند، عثمان بن حنیف نیز سفیرانی را به آنجا فرستاد.

هنگامی که مردم بصره از ورود لشکر عایشه به مرید مطلع شدند به اطراف آنان اجتماع کردند.

در این هنگام طلحه شروع به سخنرانی کرد و ضمن مدح عثمان و بیان فضایل او به بعضی موارد که موجب طعن و انتقاد بر او بود اشاره کرد و اعلام نمود که برای خونخواهی خلیفه مقتول قیام نموده است؛ و به دنبال او زبیر نیز به سخنرانی پرداخت. (۷۲)

ابن ابی الحدید می نویسد: «در این هنگام شخصی از اهل بصره به پا خاست و خطاب به آن دو گفت: آیا شما با علی ع بیعت نکردید؟ پس در چه چیزی با او بیعت کردید و حالا از چه رو آن عهد را می شکنید؟ آن دو در جواب گفتند: نه، ما بیعت نکردیم و بیعت احدی نیز بر گردن ما نیست؛ بلکه ما بر بیعت مجبور شدیم.» (۷۳)

طبری می نویسد: «بعد از سخنان طلحه و زبیر، بین مردم اختلاف افتاد. گروهی اصحاب جمل را تأیید می کردند و گروهی نیز فریاد می زدند که این دو نفر فاجرند و قصد فریب دارند و جز باطل نمی گویند. اینها به اختیار خود بیعت کرده اند و حال چنین می گویند. و نزاع میان دو گروه بالا



می نویسد: «عایشه طی این سخنان صریحاً قریش را عامل اصلی قتل خلیفه معرفی می کند و ضمن دعوت همگان به خونخواهی او و کشتن قاتلان خلیفه بیان می دارد که لازم است یکی از آن چند نفر که عمر - خلیفه دوم - نامزد خلافت کرده بود با شورا به خلافت انتخاب شود و در عین حال کسانی که در قتل عثمان شرکت داشته اند (منظور او علی علیه السلام است) در این مسأله حق دخالت و نظر ندارند.» (۷۷)

۱۰-۲) سخنان اعتراض آمیز بصریان

در مقابل سخنان مهیج عایشه، تعدادی از افراد بصره به اعتراض و افشاگری پرداختند از آن جمله که طبری نیز آن را نقل کرده جاریه بن قدامه از قبیله بنی سعد بود. او پس از فرود آمدن لشکر عایشه در منطقه دباغین، در برابر او قرار گرفته و گفت: «عایشه! به خدا سوگند کشتن عثمان برای ما آسان تر از خروج تو از خانه و نشستن بر این شتر ملعون است. عایشه تو از جانب خدا پرده حرمت و احترام داشتی، ولی با این عمل ارزش خود را بر باد دادی و خود را در معرض کشته شدن قرار دادی؛ زیرا کسی که جنگ با تو را روا داند، دیگر از ریختن خون تو ابا نخواهد کرد. عایشه! اگر به اختیار خود به اینجا آمده ای، به خانه خویش بازگرد و اگر به اکراه و اجبار آمده ای از مردم کمک بخواه.» (۷۸)

طبری ادامه می دهد: «پس از سخنان اعتراض آمیز جاریه بن قدامه نوجوانی دیگر

درگیری لفظی میان مردم بصره این مطلب را اثبات کرد که طلحه و زبیر در آن شهر حامیانی دارند.

طبری ادامه می دهد: به دنبال هیاهو، عایشه با صدای بلند حاضران را دعوت به سکوت نموده و گفت: مردم پیوسته از عمال عثمان شکوه داشتند و مطالب را ما در میان می گذاشتند. ما در این مورد نگرستیم و او را فردی بسی گناه و پرهیزگار و وفادار و گزارشگران را حيله گر و دروغگو یافتیم. بدکاران وقتی نیرومند شدند به خانه او هجوم بردند و خون حرام و مال حرام و شهر حرام را بدون دلیل و قصاص حلال دانستند. بدانید که بر شماس، و جز این روا نیست که قاتلان عثمان را بگیرید و حکم خدا را درباره آنان جاری سازید. سپس این آیه را خواند:

«ألم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم» (۷۵)

طبری گزارش می کند که سخنان عایشه موجب ایجاد شکاف و دو دستگی میان یاران ابن حنیف شد، به طوری که عده ای عایشه را تصدیق و گروه دیگر به تکذیب او پرداختند و هر یک دیگری را با خاک و شن مورد حمله قرار دادند. در این حال عایشه و همراهان او نیز مرید را ترک کرده و به منطقه ای به نام دباغین رفتند. (۷۶)

ابن ابی الحدید سخنان عایشه را مفصل تر از آنچه طبری نقل کرده، آورده است. او

از قبیله بنی سعد نیز به پاخاسته و در مقابل طلحه و زبیر قرار گرفت گفت: ای زبیر! تو حواری پیامبر خدا بودی! ای طلحه! تو کسی بودی که پیامبر خدا ﷺ را با دست خود از آسیب دشمنان حفظ کردی، اکنون مادرتان را همراهتان می‌بینم! آیا زنان خود را نیز همراه آورده‌اید؟ آن دو در جواب گفتند: نه. او گفت: پس مرا با شما چه کار؟ این را گفت و از آنان کناره گرفت و در همان حال اشعاری به این مضمون سرود: (۷۹)

زنان خویش را محفوظ داشته‌اید و همسر رسول خدا ﷺ را به میدان جنگ کشانیدید، این از کمال بی‌انصافی است. او فرمان داشت که در خانه خویش بماند اما هوس بیابان‌گردی و تاختن با اسبان بر وی چیره شد.

او هدفی جز این ندارد که فرزندانش در مقابل او با تیر و نیزه و شمشیر جنگ کنند و کشته شوند.

به خاطر طلحه و زبیر احترام خویش را از بین برد. این است هدفهای پست و آرمانهای شوم آنها. (۸۰)

طبری می‌نویسد: به دنبال این اشعار جوانی از قبیله جهینه نزد محمد بن طلحه، که مردی زاهد به شمار می‌رفت آمد و از او سراغ قاتلان عثمان را گرفت. او گفت: خون عثمان در میان سه نفر است. یک سوم آن در گردن این بانوی شترسوار یعنی عایشه، قسمت دیگر در گردن صاحب این شتر سرخ

مو یعنی طلحه است، و قسمتی نیز به گردن علی بن ابیطالب رضی الله عنه است. جوان از گفته محمد به خنده افتاد و گفت: به گمراهی نیافتم، و از آنان کناره گرفت تا به علی رضی الله عنه پیوندد و شعری در این باب سرود به این مضمون: (۸۱)

درباره قتل کسی که از دفن او در قبرستان مسلمانان جلوگیری نمودند از پسر طلحه پرسیدم.

در جوابم گفت: خون وی در گردن این سه نفر است: یکی زن کجاوه سوار و دومی مرد شترسوار سومی نیز علی بن ابیطالب رضی الله عنه است و اما ما، مردمی صحرائین بودیم و در این امور دخالتی نداشتیم. در جواب وی گفتم: راست گفتی که کجاوه سوار و شترسوار قاتل عثمانند ولی درباره علی رضی الله عنه به خطا رفتی و اشتباه نمودی. (۸۲)

همچنین طبری نقل می‌کند که به دنبال سخنان طلحه در میان مردم بصره و تجلیل او از خلیفه مقتول مردم به او گفتند: «ای ابو محمد! نامه‌هایی که از تو درباره خلیفه به ما می‌رسید، مضمونی غیر از این داشت. تو ما را به قیام بر ضد او دعوت می‌کردی! در این هنگام زبیر از فرصت استفاده کرده و برای تبرئه خود گفت: اما آیا در این مورد نامه‌ای از من به شما رسیده است؟

به دنبال این سخنان مردی از قبیله عبدالقیس برخاسته و گفت: زبیر! خاموش باش تا من نیز سخن گویم. ابن زبیر به او گفت: تو را با سخن گفتن چه کار؟ ولی آن مرد

اعتنایی نکرده و گفت:

«ای گروه مهاجران! شما نخستین کسانی بودید که دعوت پیامبر خدا ﷺ را پذیرفتید و این فضیلت شما بود، مردم نیز پس از شما به اسلام روی آوردند. وقتی پیامبر خدا ﷺ درگذشت با یکی از خودتان بیعت کردید و در این مورد از ما نظر مشورتی نخواستید، ولی ما به او رضایت دادیم و از شما پیروی کردیم، و خدا در ایام خلافت او، مسلمانان را برکت داد.

آنگاه او درگذشت و یکی از شما را به خلافت گماشت. در این مورد نیز شما بدون مشورت ما، با او بیعت کردید، ما هم تسلیم شما گشتیم. چون او نیز درگذشت، امر خلافت را در میان شش نفر قرار داد که شما باز هم بدون مشورت با ما عثمان را انتخاب کرده و با او بیعت کردید، سپس بدون مشورت ما بر وی اعتراض کرده و دست خود به خون او آلوده ساختید. پس از آن بدون مشورت با ما، با علی علیه السلام بیعت کردید. اینک چه اعتراضی بر او دارید که با وی جنگ کنیم؟ آیا او غیمتی را به ناحق به کسی داده؟ یا عملی بر خلاف حق انجام داده که به آن معترضید؟ اگر چنین نیست چرا با او جنگ کنیم؟ در این هنگام اطرافیان طلحه و زبیر به طرف او حمله بردند تا او را به قتل برسانند که قبیله آن مرد مانع این کار شد. اما روز بعد بر او تاختند او و نیز هفتاد نفر از قوم او را به قتل رساندند.»^(۸۳)

۱۱) سقوط بصره به دست ناکثین

طبری گزارش می‌کند که هنگامی که کاروان ناکثین وارد بصره شد، عثمان بن حنیف نزد آنان رفته و گفت: سبب مخالفت شما با علی علیه السلام چیست؟ آنها گفتند: او کارهایی انجام داده که مورد اعتراض ماست! و علاوه بر این، او برای خلافت شایسته‌تر از ما نیست! عثمان در پاسخ آنان گفت: من از طرف علی علیه السلام فرماندار این شهر هستم و از خود اختیاری ندارم. مهلتی بدهید تا نامه‌ای برای او بنویسم و خواسته‌های شما را به آگاهی او برسانم. این پیشنهاد مورد قبول پیمان شکنان قرار گرفت. اما دو روز بیشتر از این توافق نگذشت که لشکر عایشه بر عثمان تاختند و او را به سختی مورد آزار و شکنجه قرار دادند به صورتی که تمام موهای سر و صورت او را کندند سپس او را به زندان انداختند.^(۸۴)

یعقوبی ماجرا را این گونه نقل کرده است: «هنگامی که لشکر عایشه به بصره رسیدند عثمان بن حنیف مانع ورود آنان به بصره شد. آنان گفتند ما برای جنگ نیامده‌ایم بلکه برای صلح آمده‌ایم. پس آنها بین خود معاهده‌ای نوشتند که تا آمدن علی علیه السلام صبر کنند و در این مدت هر دو طرف از سوی دیگری در امان باشند. سپس متفرق شدند.

به دنبال این توافق، عثمان و یاران او سلاح را بر زمین گذاشتند؛ ولی اصحاب عایشه ناجوانمردانه به آنان حمله کردند و

عثمان را گرفته و موی ریش و سیل و حتی مژه‌ها و گونه‌های او را کندند و بیت‌المال را نیز غارت کردند.»^(۸۵)

طبری می‌نویسد: «به دنبال ضرب و شتم عثمان و زندانی کردن او، صبح روز بعد عایشه پیامی برای یاران خود فرستاد مبنی بر آنکه عثمان را رها کنند. هنگامی که حکیم بن جبلة از وقایع شب قبل و کشتار مأموران دارالاماره و اسارت عثمان آگاه شد با گروهی از قبیله عبدالقیس و بکر بن وائل در صدد انتقام از ناکثان برآمد. او ابتدا نزد عبدالله بن زبیر رفت و از او خواست تا به عهد و قراری که بین آنها جاری شده وفادار بماند و عثمان را آزاد کند و تا آمدن علی رضی الله عنه حکومت بصره همچنان در اختیار عثمان باشد. ابن زبیر از قبول پیشنهاد او خودداری کرد و به دنبال سخنانی که بین او و حکیم بن جبلة رد و بدل شد، گفت که تا علی رضی الله عنه از خلافت خلع نشود؛ عثمان را رها نمی‌کنیم. به دنبال این ماجرا، حکیم به یاران خود گفت که من در مورد جنگ با اینان هیچ تردید ندارم، سپس به جنگ با آنان پرداخت. در این جنگ حکیم و هفتاد نفر از عبدالقیس کشته شدند و به این ترتیب بصره در تصرف کامل اصحاب عایشه قرار گرفت.»^(۸۶)

پس از کشته شدن حکیم بن جبلة لشکریان عایشه تصمیم گرفتند که عثمان بن حنیف را نیز به قتل برسانند. عثمان که از این مسأله آگاه شد به آنان گوشزد کرد که در

صورت کشته شدن او، برادرش سهل بن حنیف، والی مدینه از خاندان ناکثان در مدینه انتقام خواهد گرفت، لذا ناکثان از کشتن او صرف نظر کرده و او را آزاد ساختند.»

ابن ابی الحدید از قول ابو مخنف جریان درگیری بین سپاه عایشه و یاران عثمان بن حنیف و در نتیجه سقوط بصره را به گونه دیگری نقل کرده است. او می‌گوید: «بعد از سخنرانی طلحه و زبیر و عایشه در مرید، ناکثین به قصد تصرف دارالاماره به سوی مرکز شهر حرکت کردند ولی در آنجا با مقاومت شدید مردم بصره روبرو شدند به صورتی که حتی زنان نیز از پشت بام‌ها، ناکثان را با سنگ و کلوخ مورد حمله قرار دادند به این ترتیب لشکر عایشه شکست خورده و به دستور عایشه تا محل قبرستان بنی مازن عقب‌نشینی کردند. به دنبال این شکست، عبدالله بن حکیم بن جبلة با نامه‌هایی که قبلاً از طلحه و زبیر در مورد قتل عثمان دریافت کرده بود و آنان طی آن نامه‌ها از او در شورش می‌خواستند که علیه عثمان ایجاد شده بود استمداد نموده بودند، به نزد طلحه رفته و ضمن نشان دادن آن نامه‌ها به او گفت: طلحه! آیا مگر تو نبودی که ما را بر قتل عثمان تشویق می‌کردی؟

طلحه گفت: آری. عبدالله ادامه داد: چطور تا دیروز ما را به خلع عثمان و کشتن او دعوت می‌نمودی تا اینکه او را کشتید، ولی امروز ما را به خون‌خواهی او فرا می‌خوانی؟ پس

سوگند به جان خودم که این خواسته شما نیست! تو جز این دنیا و مطامع آن خواسته دیگری نداری. چگونه است که تو دیروز بیعت با علی علیه السلام را با رضایت خود پذیرفتی، سپس آن را شکسته و آمده‌ای تا در این فتنه ما را نیز همراه خود سازی؟ طلحه در جواب گفت: علی علیه السلام پس از آنکه همه مردم با وی بیعت کردند مرا به بیعت خود خواند و من نیز از روی اکراه با او بیعت کردم، زیرا اگر این کار را نمی‌کردم کسانی که با او بودند بر من شورش می‌کردند.

روز دوم نیز دو لشکر در مقابل هم صف‌آرایی کردند. عثمان بن حنیف با عده‌ای از یاران خود نزد طلحه و زبیر رفت و سعی کرد تا با نصیحت، آنها را از تصمیم خود منصرف سازد ولی آنان در جواب گفتند: ما برای خونخواهی خلیفه به اینجا آمده‌ایم و تا هدف خود را عملی نسازیم از اینجا نخواهیم رفت. عثمان در جواب ضمن اشاره به اینکه اگر قرار باشد خلیفه خونخواهی داشته باشد جز فرزندان او کسی سزاوار این کار نیست تصریح کرد که این سخنان شما بهانه‌ای بیش نیست. او گفت: شما مقام خلافت و امارت را برای خود می‌خواستید ولی مردم به سوی علی علیه السلام سرازیر شدند و با او بیعت کردند، لذا آتش حسد و کینه در درون شما شعله‌ور گشت و شما را به پیمان شکنی و مخالفت با وادار ساخت. پس از این سخنان عثمان، درگیری لفظی شدیدی بین دو طرف واقع شد

و طلحه و زبیر زبان به فحاشی و ناسزاگویی گشودند تا جایی که نام مادر عثمان را به صورت شرم آوری بر زبان راندند. عثمان نگاهی به زبیر انداخت و گفت: به خدا سوگند اگر مادر تو صفیه و نیز قرابت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود پاسخ تو را می‌دادم. و نیز خطاب به طلحه گفت: ای پسر صعبه، حساب من با تو بالاتر از آن است که با سخن گفتن پایان پذیرد.

سپس گفت: خداوندا تو شاهد باش که من بر آنان اتمام حجت نمودم!

به دنبال این سخن جنگ شدیدی میان آنان واقع شد و در نهایت طرفین با امضای صلحنامه‌ای موقتاً به این جنگ خاتمه دادند، طی این صلحنامه اداره امور بصره تا آمدن امام علی علیه السلام مانند گذشته در اختیار عثمان بود و ناگهان نیز از آزادی و امنیت برخوردار بودند. اما طولی نمی‌کشید که آنان از این امنیت سوء استفاده کرده و عده‌ای از بصریان را به طور پنهانی و با وعده و وعید با خود همراه می‌سازند و در یک شب سرد و طوفانی به هنگام نماز صبح به عثمان حمله کرده او و نیز هفتاد تن از یاران او را اسیر نمودند.

آنان عثمان را با وضعیت رقت‌باری مورد شکنجه قرار دادند و تمام موهای سر و صورت او را کندند. و به این گونه لشکریان عایشه بصره را به تصرف خود

پانوشته‌ها:

- ۱- نهج البلاغه، خ ۳.
- ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۲.
- ۳- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۲۴، به نقل از وفیات الاعیان.
- ۴- فروغ ولایت، ص ۳۴۴. به نقل از تهذیب التهذیب.
- ۵- تاریخ تحلیلی اسلام، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۲۵.
- ۶- همان، ص ۱۲۷.
- ۷- الجمل، شیخ مفید، ص ۲۳.
- ۸- تاریخ تحلیلی اسلام، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۲۲.
- ۹- اخبار الطوال، ترجمه دکتر مهدوی دامغانی، ص ۲۱.
- ۱۰- تاریخ تحلیلی اسلام، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۲۹.
- ۱۱- همان، ص ۱۳۶ الی ۱۳۹.
- ۱۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.
- ۱۳- الکامل، ج ۳، ص ۲۰۴.
- ۱۴- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۲.
- ۱۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۱۶- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹.
- ۱۷- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- نهج البلاغه، خ ۴.
- ۲۰- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۰.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۳، صص ۲۸ و ۲۹.
- ۲۳- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۲؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۱۱.
- ۲۴- نهج البلاغه، نامه ۵۴.
- ۲۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۳۴.
- ۲۶- نهج البلاغه، خ ۸.
- ۲۷- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۸.
- ۲۸- نبرد جمل، ص ۷۴.
- ۲۹- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۳.
- ۳۰- الجمل، ص ۲۲۹.
- ۳۱- همان، ص ۲۲۹.
- ۳۲- همان، ص ۲۳۰.
- ۳۳- همان.
- ۳۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۸۰ و ۱۸۱. و نیز الجمل، ص ۲۳۶، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۲۰ (با اندکی اختلاف).
- ۳۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱.
- ۳۶- همان.
- ۳۷- الجمل، ص ۲۳۷، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۲۱.
- ۳۸- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۲۴.
- ۳۹- الجمل، ص ۲۳۷.
- ۴۰- همان.
- ۴۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۰، و نیز ر. ک: الکامل، ج ۳، ص ۲۰۸.
- ۴۲- فتوح ابن اعثم، ج ۲، صص ۲۷۸ و ۲۷۹.
- ۴۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۱؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۰۸.
- ۴۴- الجمل، ص ۱۳۹.
- ۴۵- همان، ص ۱۴۰.
- ۴۶- همان.
- ۴۷- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۰؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۰۸؛ یعقوبی میزان این کمک از طرف یعلی را ۴۰۰،۰۰۰ درهم ذکر کرده. ر. ک: تاریخ یعقوبی، ص ۱۸۱.
- ۴۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۲.

معرفی پایان نامه

شناسایی ناکتین و...

شماره ۷ ۲۰۵

- ۴۹- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۱؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۰۸.
- ۵۰- همان مآخذ.
- ۵۱- همان مآخذ.
- ۵۲- الجمل، ص ۲۳۵، و نیز بنگرید به نبرد جمل، ص ۱۴۲.
- ۵۳- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۲.
- ۵۴- امام علی بن ابیطالب، ج ۳، ص ۲۳.
- ۵۵- ابن مطلب مورد تصریح امام علیه السلام نیز بود چرا که هنگامی که علت حرکت ایشان به سمت عراق را جویا می‌شوند ایشان می‌فرمایند: «ان الاموال و الرجال بالعراق، یعنی نیروی مالی و انسانی در عراق است. اخبار الطوال، ص ۱۸۰.
- ۵۶- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱.
- ۵۷- مقصود او طلحه و زبیر و عایشه بود.
- ۵۸- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۳؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۰۹.
- ۵۹- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴۵۴ و ۴۵۵؛ الکامل، همان.
- ۶۰- همان مآخذ.
- ۶۱- الکامل، ج ۳، ص ۲۰۹.
- ۶۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱.
- ۶۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۳.
- ۶۴- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۱۰.
- ۶۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۱۱.
- ۶۶- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۷.
- ۶۷- فروغ ولایت، ص ۳۷۸.
- ۶۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱.
- ۶۹- نهج البلاغه، خ ۱۶۹.
- ۷۰- همان، خطبه ۱۴۸.
- ۷۱- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴۶۱ و ۴۶۲.
- ۷۲- همان، ص ۴۶۴.
- ۷۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۱۵.
- ۷۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۴.
- ۷۵- قرآن، آل عمران، ۲۳.
- ۷۶- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴۶۶ و ۴۶۵.
- ۷۷- شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.
- ۷۸- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۵؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۱۳.
- ۷۹- همان مآخذ.
- ۸۰-
صنتم خلائکم و قدمتم امکم
هذا لعمرك قلة الانصاف
امرت بجر ذیولها فی بیتها
فهوت تشق الید بالایجاد
غرضاً یساقط دونها ابنائها
بالتیل و المخطی و الاسیاف
هتکت بطلحة و الزبیر ستورها
هذا المخیر عنهم و الکافی
۸۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۵؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۱۴.
- ۸۲-
سألت ابن طلحة عن مالک
فقالت ثلاثة رهط هم
فلنك علی نلک فی حذرها
و نلث علی راكب الاحمر
و نلث علی بن بیطالب
و نحن بسدویة قسقر
فقلت صدقت علی الاولین
واخطأت فی الثالث الازهر
۸۳- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴۶۹ و ۴۷۰؛ الکامل، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.
- ۸۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۹.
- ۸۵- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۸۶- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۵؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۱۷.
- ۸۷- شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، صص ۳۱۸ الی ۳۲۱. و نیز بنگرید به نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، صص ۱۱۵ الی ۱۲۴.